

درباره ماهیت، مختصات و چارچوب امپراتوری هخامنشیان

علی اصغر میرزایی^۱

چکیده

تاسیس امپراتوری هخامنشیان به رهبری کوروش و استقرار و تداوم آن، در واقع، انتقال امپراتوری از بین النهرین به ایران و تحلیل امپراتوری های آشور، بابل و مصر در یک امپراتوری گسترده به رهبری پارسیان بود؛ این امپراتوری در ماهیت خود، از چارچوبی با ویژگی ها و مختصات زیر برخوردار بود: داشتن قلمرویی پهناور با جمعیت بسیار و متشکل از اقوام و ملل گوناگون، تسلط و چیرگی قوم/ تیره فرمانروای پارسی بر مردم زبردست از طریق قدرت نظامی، ایجاد سازمان مالیاتی منسجم و یکپارچه، داشتن سپاهی متشکل از نیروهای مرکزی (پارسی، مادی، ایلامی و سکایی) و پیرامونی (نیروهایی از سایر اقوام) ساکن در امپراتوری، واگذاری قدرت به شخص شاه، در حالی که قدرت های محلی تابع او هستند، برخورداری از مرزهای نسبتاً دگرگون و متغیر، و مدیریت نیروهای داخلی و خارجی، و سرانجام صرف هزینه ها و فراهم نمودن زمینه های لازم برای رشد و بالندگی همه فرهنگ ها و سنن اقوام و ملل زبردست. مقایسه واقعیات امپراتوری هخامنشیان با ویژگی ها و مختصات یک امپراتوری نشان می

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک a_mirzaei@araku.ac.ir

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۲۵ تاریخ تصویب: ۸۹/۳/۱۷

دهد که پارسیان در نخستین تجربه شان توانستند امپراتوری را به وجود بیاورند که در آن، نه تنها میراث امپراتوری های پیشین را حفظ نمودند بلکه با دمیدن روح ایرانی در آن، اندیشمندان یونانی را درباره ماهیت خود به شگفتی واداشتند و از طرف دیگر زمینه های شکل گیری امپراتوری های بعدی ایرانی را فراهم نمودند.

واژه های کلیدی: امپراتوری هخامنشی، شاه پارس - آریایی، پارسیان، اقوام و ملل زیردست، اظهار وفاداری.

مقدمه

در منطقه ی خاورمیانه پادشاهی های آشور، بابل، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، پادشاهی های مصر و روم از جمله امپراتوری های دنیای باستان به شمار می روند. از همان روزگار باستان نیز مورخان یونانی از جمله هرودوت، کتزیاس، گزنفون و دانیال نبی در تورات بر وجود سه و چهار امپراتوری مطرح در شرق باستان به ترتیب آشور، ماد، پارس و سلوکی (به اشاره دانیال نبی)، اذعان داشتند. تاکید اغراق آمیز هرودوت در تقسیم بندی دنیای آن روزگار بر دو بخش بربرها (ایرانیان) و یونانیان و طرح این نظریه از طرف فیلسوف بزرگ یونان، افلاطون، مبنی بر اینکه ایران، نمونه بارز حکومت استبدادی، در برابر آتن، نمونه بارز حکومت دموکراسی، قرار می گیرد، فارغ از بحث نظری تقبیح و تحسین هر نوع شیوهی حکومت داری، حکایت از این دارد که از دیدگاه نویسندگان مطرح همان روزگار، ایران هخامنشی، به دلیل نوع فرمانروایی شاهانش، معیار سنجش و ارزیابی نوع حکومت ها، آن هم در حد اوج آن بوده است. از این رو، بررسی فرایند استقرار و تداوم این امپراتوری، مستلزم تشریح و تحلیل ویژگی های کلیدی و سرنوشت سازی است که بنیان سیاسی، دینی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی این امپراتوری را تشکیل می دادند و شالوده ای استوار و روشن، بر اساس معیارها و ضوابط قابل پذیرش پدید می آوردند، به گونه ای که باعث می شدند امپراتوری از چنان توان و ظرفیتی برخوردار شود که بتواند اقوام و

گروه‌های ناهمگن را در راستای تولید قدرت، ثروت، اندیشه، علم، فرهنگ، هنر و معماری به خدمت گیرد و به آنها در جنبه‌های گوناگون اجازه رشد و بالندگی دهد.

اطلاق عنوان امپراتوری به برخی از حکومت‌های گذشته، ناشی از مختصات و ویژگی‌هایی است که آنها را در چارچوب تعریف اصطلاح امپراتوری قرار می‌دهد؛ این اصطلاح برای کشورهایی به کار می‌رود که «از حیث قلمرو، جمعیت و قدرت، مشتمل بر چندین ملت، قوم یا سرزمین‌های بزرگ با فرهنگ‌ها و نژادهای گوناگون باشند، قوم یا ملتی برتر نتواند به طور مستمر غلبه خود را از طریق شیوه‌های نظامی بر دیگران اعمال نماید و از نظر سیاسی، قدرت برتر در اختیار شخصی واحد (امپراتور) قرار داشته باشد به طوری که تمام قدرت‌های محلی از اختیارات تفویضی او مایه گرفته باشند و اینکه غالباً دارای بنیاد نظری اخلاقی یا سیاسی زیر لوای یک دین، ایدئولوژی یا قانون اساسی برای ایجاد هماهنگی و وحدت میان مردمان گوناگون باشد» (گولد و کولب، ۱۳۸۴، صص ۹۲ و ادامه؛ آشوری، صص ۳۵ و ادامه) بنابراین از لحاظ نظری، ویژگی‌ها و مختصات کلی یک امپراتوری را می‌توان به صورت زیر برشمرد:

الف- از سرزمینی پهناور با جمعیت بسیار و متشکل از اقوام و ملل گوناگون با فرهنگ‌ها، آداب و سنن متفاوت برخوردار باشد.

ب- یک تیره/ قوم/ طبقه فرمانروا قادر باشد در مرکز امپراتوری، از طریق قدرت نظامی به توجیه برتری، چیرگی و تسلطش بر مردم بیگانه‌ی تابع و زیردست امپراتوری مبادرت نماید.

ج- سازمان مرکزی امپراتوری برای اینکه بتواند برای امور سیاسی، اداری، نظامی و فرهنگی مورد نیاز خویش، هزینه‌ی مالی لازم را تامین نماید، ضروری است از توانایی لازم برای گرفتن مالیات و خراج کافی از منابع ارضی و غیر ارضی برخوردار باشد.

د- قدرت مرکزی برای اینکه بتواند نواحی پیرامون امپراتوری را در کنترل خویش داشته باشد، نیازمند برخورداری از فناوری و تکنولوژی نظامی و زیربنایی است و در دستیابی به وحدت و یکپارچگی بیشتر بر قدرت نظامی تکیه کند. همچنین بر قدرت مرکزی لازم و بایسته است که برای دستیابی به اهداف سیاسی- نظامی اش، نیروهای اقوام و ملل زیردست را به خدمت گیرد.

ه- ساخت سیاسی چنین نظامی، قدرت را به یک نفر واگذارد و همه قدرت های محلی فرمانگزار او باشند. قدرت سیاسی امپراتوری قادر به انتشار برنامه‌ی سیاسی - ایدئولوژیکی خاص خود باشد و ضمن داشتن توان قبولاندن آن به زیردستان، پیوند تنگاتنگی با برگزیدگان محلی همان اقوام و ملل زیردست برای همکاری با فرمانروایان جدید برقرار کند.

و- یک ویژگی منحصر به فرد امپراتوری‌ها این است که در همه حال مرزهای نسبتاً متغیر و در حال دگرگونی داشته باشد و این امر قدرت مرکزی را مجبور کند با مهارت کافی و لازم به مدیریت نیروی نظامی خویش و مدیریت مهاجمان بیرون از مرزهای امپراتوری پردازد و از این طریق پایه های قدرتش را استوار سازد.

ز- و آخرین ویژگی این که یک امپراتوری، معمولاً ناچار است بخش زیادی از هزینه و وقت خود را صرف همراه نمودن اقوام و ملل گوناگون با برنامه های سیاسی-نظامی و حتی فرهنگی - اجتماعی خویش کند و این امر مستلزم این است که فرمانروایان قادر باشند روح و جانی به این کالبد بدمند که در سایه‌ی آن فرهنگ ها و سنت های متنوع از رشد و بالندگی برخوردار باشند و به رکود و خمودگی نیفتند. (گولد و کولب، ۱۳۸۴، صص ۹۲ و ادامه؛ آشوری، صص ۳۵ و ادامه)

درباره‌ی واژه‌های ماهیت، مختصات و چارچوب نیز که در این پژوهش برای عنوان برگزیده شدند، لازم است نکاتی اشاره گردد. **چرا ماهیت؟** ماهیت در پاسخ از پرسش ماهو به کار می‌رود و دلالت بر پرسش از حقیقت، گوهر و ذات انسان، شیء و پدیده‌ها دارد. (دینانی، ۱۳۶۶، صص ۲-۴۶۱؛ Webster, 1986, nature, PP.1507-8; Reference Encyclopedia, , 1988, nature, P.1124) و در این راستا، رویکرد ما بر این مبناست که چه ماهیتی را از نقطه نظر سیاسی می‌توان برای حکومت هخامنشی در نظر گرفت و اینکه نظام حکومتی هخامنشیان از چه سرشت، خصلت و روش سیاسی بهره می‌برد. **مختصات:** وجود مجموعه‌ی ویژگی‌هایی که ما را قادر می‌سازد به تعریف و توصیف شیء، انسان، رفتار و پدیده‌ای پردازیم و آن را از انواع دیگر متمایز گردانیم. (Webster, 1986, P.376; Reference Encyclopedia, , 1988, characteristic, P.) (276) وقتی به تعریف مختصاتی درباره‌ی واقعیت های اجتماعی، سیاسی و یا اقتصادی پرداخته

می‌شود، پرسش‌های قاعده‌مند کاربردی و عملیاتی درباره‌ی شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مطرح می‌شود؛ مثلاً این پرسش که حکومت چه نقشی در شرایط سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کند؟ یا اینکه قدرت چگونه و چطور در محیط سیاسی عرضه و ارائه می‌گردد؟ **چارچوب:** عبارت از نظامی ساختارمند و متشکل از عناصر بنیادین و اساسی که سایر اجزاء و مولفه‌های یک ساخت فیزیکی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره را پشتیبانی می‌کند و به لحاظ نظری پایه و اساسی برای طرح قضاوت‌ها و تصمیم‌ها به وجود می‌آورد. (Webster, 1986, PP.901-2; Reference Encyclopedia, 1988, frame, PP. 660-1)

اسناد و منابع نشان می‌دهند که ترکیب قومی، دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حتی فکری قلمرو امپراتوری هخامنشیان، آنچنان متنوع و گوناگون بود که تا آن زمان مشابه آن در تاریخ باستان دیده نشده بود. بنابراین این پرسش مطرح است که شاهان پارسی چگونه و با چه قدرتی توانستند برای بیش از دوسده، این تنوع و دگرگونی را در چارچوب و مختصات امپراتوری خویش به کار گیرند؟ آنها چگونه توانستند این تنوع و ترکیب را در خدمت اهداف و نیازهایشان به کار بندند؟ ایدئولوژی آنها در جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، دینی، اقتصادی و فرهنگی از چه ماهیتی برخوردار بود و الگوی حکومتی و آیین شهریاری آنها بر چه شالوده‌هایی استوار بود؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، رویکرد اساسی این است که ابتدا ویژگی‌ها و مختصات یک امپراتوری را مورد به مورد در زمینه‌های گوناگون مطرح کنیم، سپس با کمک اسناد و شواهد و تجزیه و تحلیل آنها، واقعیات امپراتوری هخامنشیان را بررسی نماییم و از این طریق چارچوب و ماهیت قدرت سیاسی، اقتصادی، دینی و فرهنگی امپراتوری هخامنشیان را بر اساس الگوی مختصات یک امپراتوری روشن نماییم.

واقعیات امپراتوری

از سنگ نوشته‌ها و منابع یونانی چنین بر می‌آید که پرداخت خراج و مالیات، رعایت قانون پارسی یا دات پارسی (دستورهای خوب)، انجام خدمت نظامی به صورت اجباری و داوطلبانه، و اثبات وفاداری به شاه بزرگ و شناخت جایگاه والای وی، مولفه‌های قدرت شاهان هخامنشی و

پادشاهی آنها را تشکیل می‌داده است. (ویسهوفر، ۱۳۷۸، ص ۸۴) داریوش در سنگ نوشته هایش به خوبی بر این نکته تاکید می‌کند که کشورهای واگذار شده از طرف اهوره مزدا به وی، موظفند به او باج پردازند، دات اهورایی او را به اجرا بگذارند، بندهی او باشند و با اجرای گفته های وی در شب و روز مانند یک سرباز وفادار، به اثبات وفاداری خویش پردازند. به نظر می‌رسد این گفته های داریوش را که بر سازمان مالیاتی، قانون شاهنشاهی و قانون های محلی، سازمان سپاه و جایگاه شاخص شاه دلالت دارد، می‌توان با مختصاتی که در آغاز سخن گفتیم، مقایسه نمود و میزان سازگاری واقعیات امپراتوری هخامنشی را با واقعیات الگوی یک امپراتوری به بوتهی آزمایش و ارزیابی نهاد. از اینرو برای بررسی، در هر زمینه، ابتدا واقعیات الگوی امپراتوری را گفته سپس به بررسی واقعیات امپراتوری هخامنشیان می‌پردازیم.

گستره‌ی امپراتوری

الف- امپراتوری؛ از سرزمینی پهناور با جمعیت بسیار و متشکل از اقوام و ملل گوناگون با فرهنگ ها، آداب و سنن متفاوت برخوردار است.

تبدیل حکومت محلی پارسیان به یک شاهنشاهی وسیع و پهناور و همچنین گسترش مرزهای آن در سه قاره بزرگ آسیا، آفریقا و اروپا، از زمان کوروش بزرگ، در میانه‌ی سده ششم ق.م تا پایان پادشاهی خشایارشا، نیمه‌ی دوم سده پنجم ق.م طول کشید و در این مدت، حجم گسترده‌ای از کشورگشایی ها و به انقیاد درآوردن اقوام و ملل گوناگون با فرهنگ ها، آداب و سنن متفاوت اتفاق افتاد. سنگ نوشته های شاهان هخامنشی و گزارش های نویسندگان یونانی، در فرصت های گوناگون، با به دست دادن سیاهه ای از اقوام و ملل ساکن در قلمرو مذکور، نشان می‌دهند که شاهان پارس از کشور ها و سرزمین های بسیاری باج و خراج می‌گرفتند و این قلمرو وسیع را با تمام متعلقات آن هدیه ای از طرف اهوره مزدا می‌پنداشتند. کوروش در استوانه اش با بر شمردن عناوینی همچون « شاه عالم، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سرزمین های سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان» و اینکه « همگی (شاهان) جهان از زیرین دریا (= دریای مدیترانه) تا زبرین دریا (= دریای پارس)، (همه) باشندگان سرزمین های دور دست، همه شاهان آموری، باشندگان در

چادرها، همه‌ی آن‌ها باج و ساو بسیارشان را از بهر من؛ (= کوروش) به بابل اندر آوردند و بر دو پای من بوسه دادند» (ارفعی، ۱۳۹۶: بند ۱؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۸۰؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۶۷) بر پهناور بودن پادشاهی و حضور اقوام بسیار در قلمرو تاکید می‌ورزد و آشکارا سنت بین‌النهرینی شاهان آشور و بابل را در پیش می‌گیرد. این برای نخستین بار است که تبلور عناوین شاهی را در مضمون سرزمینی و قلمرویی مشاهده می‌کنیم، و به نظر می‌رسد از دیدگاه کوروش، گستره قلمرو شاه چهارگوشه جهان، فراتر از آن چیزی بود که شاهان آشور و بابل در نظر داشتند و این بار، این کوروش بود که با تصرف ماد، لیدی و بابل، ولی با همان ادبیات بابلی - آشوری، تعریف جدیدی از این عنوان به دست می‌داد. کمبوجیه نیز پس از فتح مصر و بخش‌هایی از شمال آفریقا، با به کار بردن القاب و عناوین فرعون‌های مصر و قرار گرفتن در جایگاه پادشاه مصر علیا و سفلی توانست سرزمین بزرگ و پهناور فرعون‌های خدای گونه‌ی مصر را به قلمرو شاهنشاهی گسترده‌ی هخامنشی بیافزاید. (بریان، ۱۳۸۱: ۱/۸۲؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۲-۱۱۱؛ کورت، ۱۳۷۸: ۴۷ و ادامه)

با مرگ کمبوجیه، شمار زیادی از اقوام و سرزمین‌ها به قصد استقلال یا تجدید پادشاهی‌های بر افتاده‌ی خویش سر به شورش برداشتند و در این راه مشکلات فراوانی را برای داریوش رقم زدند. با وجود خطرناک بودن شورش‌ها در سه جبهه اصلی ۱- پارس و ماد ۲- فلات ایران و آسیای مرکزی ۳- ایلام و بابل (DBI, II, III؛ بریان، ۱۳۸۱: ۶-۱۷۵؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۵۵ و ادامه) و اکراه آنها از پذیرش تسلط پارسیان، داریوش در آغاز و در سرتاسر سنگ نوشته بیستون، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد که اهوره مزدا در مجموع ۲۳ دهیو یا سرزمین/ قوم را در کلیتی به نام پادشاهی به وی بخشیده است. تعلق بسیار کشورها یا اقوام به امپراتوری در ترکیب شاه کشورها/ اقوام «خشایشیه دهیونام» مورد تاکید قرار گرفته و وقتی شمار سرزمین‌های قلمرو داریوش پس از سرکوب شورش‌های پیش‌گفته و با آغاز کشورگشایی‌های جدید، سیر صعودی به خود گرفت، داریوش شاه، ضمن افزودن سرزمین‌های نوگشوده به این سیاهه، در سنگ نوشته‌های جدیدش، عناوین جدیدی را ابداع کرد که بازتابی از گستردگی قلمرو شاه و افزایش گام به گام

۱. کوتاه نوشت سنگ نوشته‌های هخامنشی است که برای استناد به آنها، کتاب Kent, R.G, 1953, Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon, اساس کار قرار گرفته است.

شمار کشورها/ اقوام به شمار می رفت. این عنوان ها را می توان در چارچوب «شاه کشورهای دارای همه گون مردم و شاه در این سرزمین بزرگ دور و دراز/ خشایثیه دهیونام ویسپ زانانام» یا «شاه کشورهای دارای همه گون مردم/ خشایثیه دهیونام پروزنانام» یا «شاه در سرزمین بزرگ دور و دراز/ خشایثیه اهیایا بومیایا وزرکایا دورییِ ایه» مشاهده نمود. (ویسپوفر، ۱۳۷۸، ص ۴۷)

سیاهه‌ی سرزمین های قلمرو داریوش و جانشینانش را هم در سنگ نوشته و هم در گزارش هروdot می توان ملاحظه نمود؛ در سنگ نوشته‌ی بیستون، داریوش کوتاه ترین فهرست ۲۳ کشور/ قوم را این گونه بر می شمارد «پارس، ایلام، بابل، آشور، اربایه، مصر، سارد، آنان که کنار دریا هستند، ایونی، ماد، ارمنیه، کپدوکیه، پرثوه، زرننگ، هرات، خوارزم، سغد، گندار، سک، تگوش، رُخج، مَک، مجموعاً ۲۳ کشور» (Kent, 1953, DBI, §§12-17) در سنگ نوشته داریوش در تخت جمشید، «کشور ایونی های خشکی، کشورهایی که آن سوی دریا هستند و ایندوش یا سند» (DPe, §§5-18) پس از کشورگشایی های داریوش در بخش شرقی ایران و ساحل دریای سیاه به سیاه جدید افزوده شدند و شمار کشورها به ۲۴ کشور رسیدند. در سنگ نوشته ای در تخت جمشید، داریوش حدود و گستره قلمرو اش را به این صورت نشان می دهد و کوش یا حبشه (اتیوپی) را نیز به آن افزوده است «این است پادشاهی من، از سکاها ی آنسوی سغد، از آنجا تا کوش، از هند، از آنجا تا سارد» (DPh §§3-10) در سنگ نوشته‌ی در شوش شمار کشورها به ۲۷ می رسد (DSe §§14-30) و در سنگ نوشته نقش رستم کشورهای جدیدی به نام سکاها ی هوم ورگه، سکاها ی تیز خود، اسکودر، ایونیایی های پتاسوس بر سر، لیبیایی ها و اهالی کاریان به سیاهه‌ی کشورها/ اقوام پادشاهی افزوده شدند که نشان از پهناورتر شدن قلمرو داریوش و برخورد آنها با اقوام جدیدی دارد که شاید شاه برخی از این قلمروها را مانند سکاها، بر طبق قومیت آنها تقسیم و هر کدام را با نام خودش ذکر کرده است. (DNa §§15-30) به این ترتیب شمار کشورها/ اقوام قلمرو داریوش از ۲۳ کشور در بیستون به ۲۹ کشور در نقش رستم افزایش پیدا کرد. (کوک، ۱۳۸۵، ص ۶۶).

در سنگ نوشته‌ی خشایارشا در تخت جمشید، سرزمین دهه و اکثوفکک نیز به آنها افزوده شده اند و شمار آنها به ۳۲ کشور رسیده است. (XPh, §§13-28) شمار این کشورها/ اقوام در نقش

برجسته های هدیه آورندگان یا تخت بران نیز متفاوت است و ایالت پارس نیز در بیشتر فهرست ها غایب می باشد؛ به همین دلیل باور بر این است که شاهان قصد نداشتند سیاهه ی کامل اقوام و کشورهای تحت انقیادشان را به دست دهند؛ هدف آنها بیشتر ارائه پیامی با ماهیت سیاسی - ایدئولوژیک بود. (بریان، ج ۱، ص ۲۷۱) این پیام داریوش را می توان به گونه ای دیگر در سنگ نوشته ی نقش رستم بازیافت که در انجا شاه اعلام می دارد که «اگر فکر کنی چند بود آن کشورهای که داریوش شاه داشت، بیکره ها را ببین که تخت را می برند، آنگاه خواهی دانست، آنگاه به تو معلوم خواهد شد که نیزه ی مرد پارسی بسیار دور رفته است، آنگاه به تو معلوم خواهد شد که مرد پارسی دور تر از پارس جنگ کرده است.» (DNa, §§30-47) از بررسی سنگ نوشته ها و نقش برجسته ها چنین بر می آید که از دید شاهان هخامنشی، سرزمین هایی که در اختیار آنهاست و نیزه و فرمان شاهان در آنها فرمانرواست، جزء جهان مسکون هستند و هر سرزمینی خارج از این گستره در جهان غیر مسکون قرار دارد. (بریان، ۱۳۸۱: ۱/۲۷۵)

نویسندگان یونانی از جمله هرودوت، به دو فهرست اشاره می کنند: یکی درباره ی تشکیلات ارتش که به نظر می آید پیش از هر چیز بر اساس گروه های قومی تنظیم شده باشد تا بر اساس فهرست کشورها. این فهرست شمار ۵۷ قوم و توصیف آنها را در لشکرکشی خشایارشا در سال ۴۸۰ پ.م به یونان در بر می گیرد؛ و دیگری فهرست بیست ساتراپی است که هرودوت ایجاد آنها را به داریوش یکم نسبت می دهد و در هنگام ذکر هر ساتراپی، اسامی اقوام و ملل گوناگون را نیز به دست می دهد. (هرودوت، کتاب سوم، صص ۲۲۰ و ادامه؛ کوک، ۱۳۸۵: ۶۸ و ادامه) شمار اقوام مشترک در هر دو فهرست هرودوت، حدود ۵۳-۵۰ قوم هستند که تقریباً با شمار فهرست نخستین مطابقت می کند. در جایی دیگر هرودوت کولخیس را در سمت قفقاز، نقطه نهایی سلطه ی شاهان می داند (هرودوت، کتاب سوم، ص ۲۲۵) درست به همان ترتیبی که استرابو، شهرکورش، واقع بر ساحل یاکسارتس (سیردریا) را نقطه نهایی سلطه ی پارس در سمت آسیای مرکزی بر می شمارد. (کتاب ۱۱، فصل ۱۱، بند ۴) از نظر کوروش کوچک، قلمرو نیاکان او آنچنان گسترده است که «آدمیان را در آن از جانب جنوب به سبب گرما و از جانب شمال به سبب سرما توان زیستن نیست» (آناباسیس، کتاب ۱، فصل ۷، بند ۶) گزنفون در کوروش نامه نیز اشاره می کند که «کوروش

براقوامی حکم می راند که نه به زبان وی سخن می گفتند، نه زبان مشترکی داشتند که با آن با یکدیگر سخن بگویند» (کوروش نامه، کتاب ۱، فصل ۲۱، بند ۵) در کل از بررسی اسناد و شواهد هخامنشی و گزارش نویسندگان یونانی چنین بر می آید که هم شاهان هخامنشی و هم یونانیان بر وسعت قلمرو شاهنشاهی، تنوع قومی، فرهنگی و زبان شناختی اقوام زیردست تاکید داشتند.

پادشاهی پارسی - آریایی

ب- توجه برتری و چیرگی یک تیره/ قوم/ طبقه فرمانروا در مرکز امپراتوری و تسلطش بر مردم بیگانه تابع و زیردست امپراتوری از طریق قدرت نظامی.

در میانه‌ی سده ششم پ.م کوروش، با کمک اشرافیت قبیله‌ای پارسی، پس از تدارک شورش موفق علیه آستیاگ، پادشاه ماد، گام مهمی را در راستای برتری پارسیان در منطقه‌ی خاورمیانه برداشت. پس از آن، متصرفات ماد، یکی پس از دیگری ناچار به حاکمیت و قدرت جدید تن داد. اشراف مادی مانند هارپاگ و مازارس نشان دادند که می توانند برای کوروش در پیروزی بر کرزوس و فتح دولت شهرهای آسیای صغیر، فرماندهان شایسته و مطمئنی باشند. با وجود این، موقعیت اشراف مادی، در چارچوب قدرت شاهنشاهی، در زمان کوروش و جانشینانش، فقط به دایره‌ی کشورگشایی‌ها و رتبه‌های بالای نظامی محدود گردید و وقتی پیروزی پارسیان در کلیت پادشاهی‌های ماد، لیدی، بابل و مصر، دگرگونی بنیادین ایجاد کرد و باعث شد که همه‌ی آنها در درون یک پادشاهی وحدت بخش قرار گیرند، جایی برای اعطای مقام‌های بالا به این اشراف باقی نماند. آنها هرگز به مقام خشترپاونی ایالات خود نیز نرسیدند. شاهان هخامنشی نشان دادند که قصد ندارند اداره‌ی خشترپاوی نشین‌های جدید ماد، لیدی، بابل و مصر را به سرکردگان پیشین آنها واگذار نمایند. از دید آنها، پادشاهی به شکلی محکم و استوار، ریشه در خاندان / دودمان هخامنشی، قوم پارس و جامعه قومی و فرهنگی آریایی دارد. داریوش خود را آریایی و از نژاد آریایی می دانست (DNa, §§8-15) کاربرد این واژه نشان می دهد که شاهان هخامنشی و پارسیان، به دلیل داشتن توانایی‌های خاص از دیگر مردم برجسته و برترند و آریایی توصیف قدرت مردمی برتر بر دیگران است. حتی خط و زبان آریایی که داریوش از آن

در بیستون یاد می کند نیز بر خط ها و زبان های دیگر برتری دارد. (DBIV, §§88-92) واژه ی آریا واژه های فراگیر و شمول بردار است و مانند پارسی و هخامنشی، واقعیت های سیاسی، فرهنگی، دینی و زبانی را در بر می گیرد. وقتی شاه خود و پارسیان را با واژه آریایی، پارسی و هخامنشی توصیف می کند، این امر دلالت دارد بر اینکه شاه به گونه ای بر غیر آریایی، غیر پارسی و غیر هخامنشی بودن دیگر اقوام قلمرواش نیز تاکید دارد و نوعی تمایز قائل است. گذشته از این، شاه چون در راس قدرت و ساختار سیاسی حکومت قرار دارد، منطق و تعبیرش از پادشاهی نیز بر آریایی بودن، پارسی بودن و هخامنشی بودن استوار است.

پارس و پارسی بودن، امتیاز منحصر به فرد و برجسته ای است که هم شاهان و هم نویسندگان یونانی بر آن تاکید فراوان نمودند؛ پارس در همه سنگ نوشته ها، در میان سیاهه ی کشورها/ اقوام، مقام نخست را در اختیار دارد حتی زمانی که نامش از فهرست ها غایب است زیرا مرکز واقعی شاهنشاهی پارس است و از پارس است که داریوش دیگر کشورها را به تصرف در آورده است (DNa, §§15-30) «همراه با پارس دیگر کشورها را از آن خود کرده است» (DPe, §§5-18) داریوش در سنگ نوشته ی نقش رستم «پسر ویشتاسپ، هخامنشی، پارسی پسر پارسی، آریایی از نژاد آریایی است» (DNa, §§8-15) یا «پارسی هستم؛ از پارس مصر را بگرفتم، کشتی ها از مصر به پارس آمدند» (DZc, §§7-12) «نیزه جنگجوی پارسی دورتر رفته است... مرد پارسی دور از پارس جنگیده است» (DNa, §§8-15) این سرزمین پارس است که اهوره مزدا آن را به داریوش و جانشینانش بخشیده است که دارای اسبان نیک، مردان نیک است. این سرزمین پارس است که داریوش از اهوره مزدا می خواهد آن را از سپاه دشمن، خشکسالی و دروغ بپاید. (DPd, §§12-24) از نظر داریوش نگهداری و حمایت از پارسیان، خشودوی و حمایت اهوره مزدا را در پی دارد. (DPe, §§18-24)

نویسندگان یونانی نیز وقتی از پارسیان یاد می کنند همیشه آنها را در صف نخست و در اطراف شاه بزرگ قرار می دهند (هرودوت، کتاب ۷، صص ۳۶۸ و ادامه) و به گزارش آنها پارسیان پس از خود، بر اساس مسافت مکانی به اقوام احترام می گذارند و هر چه مسافت دورتر باشد، میزان احترام نیز کاهش پیدا می کند. (هرودوت، کتاب ۱، ص ۷۵) در کسب مقام های حساس

سیاسی و نظامی نیز، اولویت با پارسیان بود؛ این پارسیان بودند که در لشکرکشی‌ها، خواه در نیروی زمینی و خواه دریایی، جایگاه ریاست بر دسته‌ها و ناوهای جنگی را بر عهده داشتند و این در حالی بود که هر کدام از این دسته‌ها تحت سرپرستی رئیس خود وارد نبرد شده بودند. (هرودوت، کتاب ۷، ۳۷۵ و ادامه؛ بریان، ۱۳۸۱: ۲-۱/۵۵۰) خوشریاوان‌ها را شاه از میان پارسیان بر می‌گزید و شکی نیست که گرداگرد شاه را بیشتر پارسیان فرا می‌گرفتند هرچند شاه از حضور سرشناسان اقوام و ملل دیگر مانند مادی، مصری، یهودی و یونانی نیز در فرصت‌های گوناگون بهره می‌برد.

شاهان پارس توجیه برتری و چیرگی‌شان را در ساختار و چارچوب قدرت، تنها به آریایی و پارسی بودن که مفاهیمی عام و شمول‌بردار بودند و می‌توانستند افراد متعددی را در بر بگیرند، محدود نساختند؛ در همین راستا، داریوش و جانشینانش، تلاش کردند دایره‌ی قدرت و البته بیشتر راس هرم قدرت را حتی در چارچوب دودمانی و خانوادگی محدود نمایند. پیشتر، کوروش در استوانه‌اش، بدون اینکه خودش را هخامنشی بنامد، لقب شاه‌انشان و نه شاه‌پارس بر خود نهاده بود، در حالی که سنگ‌نوشته‌های وی در پاسارگاد از او با عنوان هخامنشی یاد می‌کنند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که پارس و انشان، هر دو یکی هستند و محدوده‌ی این پادشاهی قابل اطلاق بر منطقه‌ی تپه‌ملیان شیراز می‌باشد (داندمایف، ۱۳۸۱: ۲۱ و ادامه) این تضاد میان استوانه و سنگ‌نوشته‌های پاسارگاد از یک طرف و حضور فراوان عنوان هخامنشی در سنگ‌نوشته‌های بعدی را از طرف دیگر، محققان در این می‌دانند که عنوان هخامنشی، تعریف و چارچوب جدیدی است که از زمان داریوش و در طی تلاش‌های وی برای منحصراً ساختن قدرت سیاسی پادشاهی به خاندان هخامنشی و دودمان داریوش ساخته و پرداخته شد. داریوش در سنگ‌نوشته‌اش می‌گوید که به سبب پشتیبانی اهوره‌مزدا و قدمت حقوق خانوادگی‌اش شاه شده است. او در معرفی سلسله‌نسب خود تا هخامنش که سر دودمان است عقب می‌رود چون علت هخامنشی نامیدن خود و پدرانش را در این می‌داند که از دیرباز شاه بوده اند (DBI§§3-6) نیای مشترک کوروش و داریوش، چیش‌پش است نه هخامنش. از این رو گزینش نیایی که داریوش نامش را به دودمان می‌دهد و حقوق او را به صورت پسینی توجیه می‌کند، هخامنش بوده است که افسانه

پرورش بنیانگذار توسط عقاب را برای او درست کردند. (بریان، ۱۳۸۱: ۱/۱۶۷ و ادامه) و به این ترتیب با افزودن عنوان هخامنشی به سنگ نوشته های پاسارگاد، کوروش را نیز در خاندان شاهی وارد نمودند. به این ترتیب، منطق پادشاهی هخامنشیان را می توان به این صورت تعریف کرد: آریایی ← پارسی ← هخامنشی. بر این اساس تنها کسانی می توانند به شاهی دست پیدا کنند که در وهله ی نخست آریایی باشند، پس از آن پارسی و سرانجام هخامنشی (بر اساس تعریفی که داریوش به دست داده). این فرایند هر چه به تبار دودمانی و خاندانی نزدیک می شود، دایره شمول برداری آن تنگ تر می گردد و تنها افراد خاصی را شامل می شود. سنگ نوشته های داریوش به خوبی بر این امر تاکید دارند که اهوره مزدا شاهانی را به پادشاهی بر می گزیند که آریایی، پارسی و هخامنشی باشند و این ها شرایط لازم شاه مشروع هستند؛ (ادی؛ ۱۳۸۱: ۷۰-۶۹) گذشته از این، منابع یونانی نیز نشان می دهد که ازدواج های داریوش و خشایارشا، در راستای دودمانی کردن ارکان قدرت در خانواده شاهی هخامنشی صورت می باشد. (بریان، ۱۳۸۱: ۲-۲۰۱)

با همه این احوال، در امپراتوری هخامنشی، اندیشه ی امپراتوری جهانی وجود داشت که تبلیغ می شد و به صورتی نمادین توسط شخص شاه انتشار و ترویج می گردید؛ شاهان در سنگ نوشته هایشان با اذعان به اینکه اهوره مزدا این زمین و آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که داریوش یا خشایارشا را شاه کرد، نوعی تداوم و پیوستگی میان اهوره مزدا، زمین، آسمان و شاه قائل بودند؛ در باور شاه، منظور از زمین عبارت از کلیه سرزمین هایی است که اهوره مزدا فرمانروایی بر آنها را به شاه بخشیده و شاه بر آنها حکومت می کند و منظور از مردم، همه کسانی هستند که در گستره و جغرافیای قلمرو شاهی سکونت دارند. آنچه ترویج می گشت تصویری از شاه نیرومند، بخشنده، و درستکار و صادق به عنوان نماینده ی خدایان بر زمین بود. (DBIV, (DNb, §§5-11 ; DNa, §§56-60;

میزان قابل توجهی از تقلید و پیروی رفتار شاهانه و هنرها و فضیلت های شاهی در نزد ساتراپ های ایالتی و برگزیدگان حکومتی به چشم می خورد. (بریان، ۱۳۸۱: ۴-۱/۵۴۲) در کل از نظر شاهان، پادشاهی پارسی با پادشاهی های گذشته و همسایه تفاوت دارد، زیرا این پادشاهی، به دلیل قدرت شاه شاهان، و به دلیل حضور مردم و سرزمین های ناهمگن در چارچوب جغرافیایی آن که

حکومت شاه پارسى را تصدیق مى کنند، نسبت به همه‌ی آنها، برتری و تفوق دارد. در مورد پادشاهی های پیشین باید پذیرفت که تبدیل آنها به خشترپاون نشین، این پیامد را برای ساکنان آنها در بر داشت که برای همیشه هویت سیاسى خویش را به عنوان یک حکومت مستقل از دست دادند آنها تنها مى توانستند با نظر و صلاحدید پارسیان واحدهای جزیبی را که امکان سپردنشان به مقامات محلی برای هر چه بهتر آسان نمودن اداره‌ی ایالات و اعمال قدرت پادشاه در آنها وجود داشت، در اختیار بگیرند. (بریان، ۱۳۸۱: ۱/۱۱۹، ۲-۵۵۰؛ کوک، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

سازمان خراجگزارى

ج- سازمان مرکزی امپراتوری برای اینکه بتواند برای امور سیاسى، اداری، نظامی و فرهنگی مورد نیاز خویش، هزینه‌ی مالی لازم را تامین نماید، ضروری است از توانایی لازم برای گرفتن مالیات و خراج کافی از منابع ارضی و غیر ارضی برخوردار باشد.

ثروت سرشار امپراتوری و مقادیر قابل توجهی که در عرصه‌ی کشورگشایی ها و سیاست های برون مرزی در ارتباط با یونانیان به کار گرفته می شد، و همچنین ظواهر خیره کننده پوشش ها و خورش های پارسیان در نگاه یونانیان، برای آنها شکی باقی نمی گذاشت که آسیا از هر لحاظ از دیگر بخش های جهان غنی تر است. (هرودوت، کتاب پنجم، ص ۳۱۰؛ ادی، ۱۳۸۱: ص ۳-۴) دیدگاه منفی یونانیان در خصوص رابطه‌ی متقابل ثروت، فساد و ضعف در آسیا (و به واقع از دیدگاه آنها در امپراتوری هخامنشی)، (ادی، ۱۳۸۱: ص ۳-۴) مانع از این نشد که یونانیانی همچون هرودوت به چگونگی فراهم آمدن این ثروت بیکران در سایه‌ی سازمان مالیاتی گسترده و یکپارچه که یکی از مهمترین شالوده های امپراتوری بود، پردازند. خراجی که از ایالت ها فراهم می گردید و احتمالاً در مورد زمین های قابل کشت محاسبه می شد، هدایای (دورا) منظم مردم ممتاز و برجسته یا دیگر مالیات ها، عوارض و تکالیفی که در یک قلمرو گسترده برای خدمات نظامی و اقدامات سیاسى به شاه بزرگ و ساتراپ ها می دادند: از این راه بود که آنها قادر شدند از مرزهایشان حفاظت کنند.

گزارش هایی از مورخان یونانی نشان می دهد که گویا کوروش هدایا و خراج هایی از بخش های گوناگون امپراتوری اش دریافت می کرده است. (هرودوت، کتاب سوم، ۲۲۳ و ادامه؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۱۰۳) پیشنهاد کوروش به دولت شهرهای ایونی هوادار کرزوس مبنی بر اینکه با همان شرایطی که سرسپرده‌ی پادشاهی لیدی هستند، به انقیاد وی درآیند، نشان می دهد که به احتمال به آنها پیشنهاد شده بود به همان میزان خراج بپردازند. (هرودوت، کتاب اول، ص ۴۸؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۱۰۴). گزارش های دیگری نیز در دست است که وجود خراج را در دوران کوروش و کمبوجیه تایید می کند. در وهله‌ی نخست این گزارش هرودوت که از بخشش سه ساله خراج دهی و سپاه دهی اقوام زیردست به دستور بردیا/ سمردیس خبر می دهد. (هرودوت، کتاب سوم، ۲۱۲؛ ژوستن، کتاب ۱، فصل ۹ بند ۱۲). دیگری گزارش کتزیاس که بر اساس آن کوروش فرمان داده بود بردیا و سرزمین های در اختیارش از پرداخت مالیات به قدرت مرکزی معاف باشند. (کتزیاس، فصل ۸، ۳۹ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۱۰۴). هرودوت همچنین اشاره می کند که اقوام لیبیایی، کورنه ای و برقه ای، پس از فتح مصر، از ترس اینکه مبادا آنها نیز دچار همان سرنوشت شوند، خودشان مطیع شدند و برای خود خراج تعیین کرده، هدایایی فرستادند. (هرودوت، کتاب سوم، ۱۹۶؛ کوک، ۱۳۸۵: ۷-۹۶). از این گزارش چنین بر می آید که این اقوام از قاعده‌ی خراج دهی مصریان و دیگر اقوام به کمبوجیه آگاهی داشتند و اینکه میزان معین خراج و هدایا را پیشاپیش می دانستند. به احتمال کمبوجیه لقب سخت گیر و مستبد را به واسطه تحمیل مالیات جدید برای گردآوری سپاه و نیرو در تشکیل ناوگان دریایی به دست آورده باشد. (هرودوت، کتاب سوم، ۲۱۲؛ بریان، همان: ۱/۱۰۷).

داریوش که هرودوت او را کاپلوس (سوداگر، خرده فروش) می نامد کسی است که از هر چیزی پول و ثروت به دست می آورد و از نظر هرودوت «موسس واقعی خراج به معنایی است که یک آتنی سده‌ی پنجم ق.م مراد می کرده است. یعنی نظامی که در آن به هر واحد معزای فرمانبردار توسط قدرت مسلط مقدار معینی خراج که به فلزات گرانبها تقویم و بر اساس معیار معینی محاسبه می شود، تعلق می گیرد». (هرودوت، کتاب سوم، ۲۱۲؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۱۰۷). بنابراین داریوش نخستین کسی بود که در شاهنشاهی هخامنشی ارزش اراضی و ارقام ثابت خراج

را تعیین کرد. ارقام و میزان خراج به تالان که هرودوت برای فهرست خراج دهندگان ارائه می‌دهد جز این نیست که داریوش میزان خراج هر ایالت را به تناسب ارزش زمین و محصولات آن، تنوع آب و هوایی و میزان و توانایی پرداخت کننده تعیین کرده باشد. نظام توزیع خراج حکم می‌کرد که شاه به گونه ای خراج، عوارض، هدایا و دیگر برداشت‌ها را میان ایالات زیردست توزیع و تقسیم کند که در وهله نخست دچار مشکلات مالی و کمبود هزینه نشود و دیگر اینکه در مواقع ضروری و مبرم بتواند توزیع مالیاتی جدیدی را بر اقوام خراج دهنده تحمیل نماید. شروع برداشت‌های مالیاتی جدید گویا بی‌درنگ پس از سرکوب شورش‌های ۵۲۲ ق.م و با پایان معافیت سه ساله شروع شده باشد که پیامد آن تعیین خراج منظم و مشخص جدید بود. (بریان، ۱۳۸۱: ۶۰۷، ۶۰۹، ۱/۶۱۴). گزارشی از پلوتارک و پولیانوس نشان می‌دهد که داریوش نیز در این راه تلاش کرده لطف و احسان خویش را در مقام شاهی دادگر که میزان بردباری و تحمل رعایا و زیردستانش را در پرداخت مالیات در نظر دارد، با به نصف کاهش دادن آن، به تصویر کشد. (بریان، ۱۳۸۱: ۱/۶۱۳).

سرانجام اینکه مورخان یونانی به روشنی تایید می‌کنند که پس از سقوط آستیاگ، کرزوس و نبونید، ثروت اندوخته‌ی آنها در اکباتان، لیدی و بابل به خوبی توانست عزم کوروش را برای تکمیل تجهیزات، سازماندهی سپاه و پرداخت حقوق اشراف و سربازان تامین و تضمین کند و باعث شود که کوروش با بخشیدن غنایم جنگی، برای مدتی اشراف و سربازان را تحت کنترل خودش در آورد (هرودوت، کتاب اول، ۷۹؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۴۱). به کارگیری چنین سیاستی در دوران نخستین امپراتوری کاملاً طبیعی و ضروری بود، اما بعدها در کنار ثروت و گنجینه ای که از شاهان ماد، لیدی و بابل برای کوروش و از فرعون مصر برای کمبوجیه باقی مانده بود، بخشی از درآمد شاهنشاهی بر دریافت مالیات و خراجی که ایالات زیردست موظف بودند در مواقع مشخصی از طریق خشترپاون‌ها به دربار مرکزی بپردازند، استوار گشت. اندوخته‌های فراوان طلا و نقره در خزانه‌های شاهی در پایتخت‌های امپراتوری و در خشترپاون‌های مهم، شاه را قادر می‌ساخت در مقادیر گسترده دست به اصلاحات مالی بزند و این کاری بود که داریوش بزرگ بر آن همت بسیار گماشت.

سازمان و تشکیلات سپاه

د- قدرت مرکزی برای اینکه بتواند نواحی پیرامون امپراتوری را در کنترل خویش داشته باشد، نیازمند برخورداری از فناوری و تکنولوژی نظامی و زیربنایی است. همچنین بر قدرت مرکزی لازم و بایسته است که برای دستیابی به اهداف سیاسی- نظامی اش، نیروهای اقوام و ملل زیردست را به خدمت گیرد.

شورش کوروش و دستیابی او به تاج و تخت شاهان ماد، لیدی و بابل، در ابتدا متکی بر نیروی نظامی اشرافیت قبیله ای پارس بود که نوعی نیروی شبه نظامی را تشکیل می دادند و نیروهای هر قبیله تحت ریاست رئیس قبیله در جنگها شرکت می کردند. (بریان، ۱۳۸۱: ۳۰-۱/۲۹) گام بعدی برای تکمیل ارتش، پیوستن نیروی نظامی اشراف و بزرگان مادی و احتمالاً ایلامی بود؛ تسلط کوروش بر متصرفات ماد در شرق ایران، الحاق نیروی نظامی ایالات شرقی را به دنبال داشت که می توان از سکاها و شترسوارانی یاد کرد که در نبرد با کرزوس از آنها استفاده شد. ترکیب و به کار گیری اقوام و گروه های ناهمگن در لشکرکشی ها، با تمرکز بر محوریت پارس ها، مادها، سکاها و ایلامیان، مختصات اصلی سپاه شاهی را تشکیل می داد. گزارش یونانیان و سنگ نوشته ها نشان می دهد که در لشکرکشی های شاهان هخامنشی، سپاه از دو بخش اساسی تشکیل می شد؛ نخست بخش مرکزی شامل پارسیان، مادها، سکاها و ایلامیان که بخش زیادی از ماموریت ها بر عهده ای آنها بود و بهترین نیروهای نظامی را تشکیل می دادند و نیروهای آموزش دیده و منسجمی بودند. (داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۷۰؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۳۰۱) همین پارسیان و مادها بودند که هسته اصلی سپاه داریوش را در سرکوب شورش های سالهای ۵۲۲-۵۱۹ پ.م تشکیل می دادند. بخش دوم عبارت بود از نیروهای پیرامونی شامل نیروهای اقوام و ملل گوناگون که به مراتب کمتر از بخش مرکزی به کار گرفته می شدند و به دلیل اینکه مانند بخش مرکزی به صورت یکدست و یکپارچه آموزش نظامی نمی دیدند، کارایی کمتری داشتند. این نیروها بیشتر بر اساس شیوه های جنگی خود نبرد می کردند که نشان می دهد شاهان بزرگ از یک طرف به این نیروها و سرکرده های آنها اجازه می دادند آنگونه که دلخواهشان بود، نبرد کنند گرچه چنین اقدامی از طرف شاهان آسیب هایی به سپاهشان نیز وارد می کرد. و از طرف دیگر بیانگر اقتدار شاه از طریق نمایش حضور همه ی اقوام در سپاه وی بود.

سپاه با فراخوان شاه و توسط خشترپاون ها در محل مورد نظر گرد هم می آمد و خشترپاون ها و روسای دودمان های محلی موظف بودند سربازان و نیروهای نظامی خویش را برای همکاری و مساعدت به نیروی مرکزی (سربازان شاهنشاهی) ملحق نمایند. شاه پس از ورود به اردوگاه از آن سان می دید و احتمالاً فرماندهان هر یک از دسته ها نیز از طرف وی و مشاوران جنگی اش برگزیده می شد. گزارش ها نشان می دهد که کوروش و داریوش در برخی لشکرکشی ها، در کنار اشراف و فرماندهان پارسی، از فرماندهان مادی نیز استفاده می کردند. در لشکرکشی خشایارشا به یونان، همه نیروهای نظامی از بخش مرکزی گرفته تا نیروهای اقوام زیردست، نیروهای دودمان های محلی و ناوگان دریایی تحت فرماندهی اشراف پارسی بود. (هرودوت، کتاب ۷، ۳۷۵ و ادامه) گذشته از این، در همه لشکرکشی ها، شاه را همیشه نیروی اصلی شاهنشاهی که مرکب از ده هزار نفر سپاه جاویدان بود و در جنگاوری شهرت به سزایی داشت همراهی و محافظت می کرد. یگان هایی نیز برای حفاظت از جان شاه وجود داشت که گرداگرد او را فرا می گرفتند و در همه حال از شاه جدا نمی شدند. اینها را که می توانیم نگهبانان شخص شاه بنامیم، منابع یونانی هزار نفر ذکر می کنند و فرمانده آنها را خیلیارخوس و به زبان پارسی باستان، هزارپت می نامیدند.

سپاه هخامنشی از نظر تجهیزات و تقسیم بندی نیروها به دو بخش اساسی نیروی زمینی و دریایی تقسیم می شد. همراهی و هماهنگی میان این دو نیرو، بارها فرماندهان پارسی را قادر ساخت شورش ها را سرکوب کنند و سپاه را تا مسافت های دور هم در خشکی و هم در دریا هدایت نمایند. در نیروی زمینی ارابه رانان، سواره نظام، نیزه داران، تیراندازان یا کمانداران و شتررانان حضور داشتند. پارسیان هم در پیاده نظام و هم در سواره نظام سرآمد دیگر نیروها بودند و در کنار آنها ساگارتی ها، میسی ها و مادی ها، هندیان، بلخی ها و خزری ها، لیبیایی ها و عرب ها نیروی سواره نظام برای سپاه شاهی می فرستادند. (هرودوت، کتاب ۷، ۳۷۹) تجهیزات پیاده نظام عبارت بود از شمشیر کوتاه، نیزه ای با دسته چوبی و سر فلزی، سپر بافته شده از جگن، کمان و ترکشی پر از تیر با نوک مفرغی یا آهنی. پیاده نظام کلاهی نمدی بر سر می گذاشت و استفاده از کلاهخود رواج کمتری داشت. تجهیزات سواره نظام عبارت بود از اسب، کلاهخود، نیم تنه

زرهی، گرز آهنی و دو نیزه‌ی آهنی، کمان و تیردانی پر از تیر، سپر مفرغی. (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۶-۱۲۵) مزدوران یونانی نیز از همان آغاز برتری ایرانیان در آسیای صغیر به خدمت سپاه شاهی در آمدند؛ کمبوجیه در فتح مصر از کمک آنها در تشکیل ناوگان دریایی و لشکرکشی به مصر بهره گرفت. استخدام مزدوران یونانی به ویژه از سده‌ی چهارم به بعد، شدت گرفت. هر سرباز دارای جیره‌ی خوراک، مسکن ماهیانه‌ی ای به مبلغ یک دریک طلا دریافت می کرد. (بریان، ۱۳۸۱: ۲/۱۲۵۳ و ادامه؛ ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۱۲۳)

اقدامات زیربنایی مانند گسترش جاده‌ی شاهی (هرودوت، کتاب ۵، ۳۱۱ و ادامه؛ مالووان، ۱۳۸۵: ۹-۲۵۸)، ایجاد پادگانهای نظامی شاهی در شهرها و در سطح ایالات که حفظ و مراقبت از آنها بر عهده خسترپاون ها بود (هرودوت، کتاب ۱، ص ۷۹؛ بیستون، ستون های ۴-۱، / ؛ بریان، ۱۳۸۱: ۲-۱/۱۰۱)، تدارک آب نوشیدنی لازم برای سپاهیان (هرودوت، کتاب ۳، ۱۹۳؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۸۲)، ایجاد انبارهای خواربار فراوان در سراسر جاده های امپراتوری برای تغذیه سپاه در هنگام لشکرکشی (هرودوت، کتاب ۷، ۳۶۳)، جابجایی شتابان سپاهیان و کاروان ها از منطقه ای به منطقه دیگر. (کورت، ۱۳۷۸: ۱۱۵ و ادامه) از این راه بود که شاهان قادر شدند از مرزهایشان حفاظت کنند، ایالات را از طریق حفظ و تداوم ارتش منظم و سپاهیان پادگان ها، برقرار ساختن نیروهایی از همه بخش های مورد نیاز امپراتوری و از طریق به کارگیری و استخدام کارگزاران ایالتی، تحت کنترل خویش در آورند

اقتدار شاهی؛ قدرت های محلی

۵- ساخت سیاسی چنین نظامی، قدرت را به یک نفر واگذار و همه قدرت های محلی فرمانگزار او باشند. انتشار برنامه‌ی سیاسی - ایدئولوژیکی امپراتوری و قبولاندن آن به زیردستان، پیوند تنگاتنگی با توانایی قدرت مرکزی به واداشتن برگزیدگان محلی اقوام و ملل زیردست به همکاری با فرمانروایان جدید دارد.

کوروش، داریوش و جانشینانش هیچ تردیدی به خود راه نمی دادند که نماینده و فرمانروای خدا بر زمین هستند و شاهی را به واسطه‌ی لطف او در اختیار دارند. از سنگ نوشته ها

چنین بر می آید که شاه فقط شاه نیست؛ او شاه شاهان نیز می باشد. اما این به این معنی نیست که شاه بزرگ، برای زیردستانش که آنها را بر ایالات گماشته، حق شاهی قائل است و عنوان شاهی را می پذیرد. پذیرش عنوان و حق شاهی برای زیردستان، به معنای پذیرش قلمرو شاهی است و سنگ نوشته ها و دیگر اسناد نشان می دهند که شاه پارس هیچ اعتقادی بر این امر نداشته است. همه خشرپاوان ها، حاکمان دودمان های محلی و مردم، به گونه ای بندکان و زیردستان شاه هستند. او شاه شاهان است نه از این حیث که زیردستانش نیز شاه هستند، بلکه از این حیث که او نسبت به پادشاهی های پیشین که دارای قلمرو شاهی در معنای سیاسی آن بودند، شاه شاهان است نه نسبت به خشرپاوان ها که عنوان شاهی ندارند و بنابراین از قلمرو شاهی و قدرت در معنای سیاسی آن برخوردار نیستند. (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۷۷). نویسندگان یونانی نیز مانند هرودوت، آسیخلوس، افلاتون و گزنفون از فلسفه پادشاهی در ایران به خوبی آگاه بودند و این امر را قانونی طبیعی می دانستند که فقط یک نفر بر آسیا فرمانروایی کند و همه سرزمین ها به شاه تعلق دارد و بر تمام ملل شرق (بربر) برتری و چیرگی دارد. زیرا به باور آسیخلوس شاهانی چون کوروش سرشار از فرزندی هستند، بخت آنها را به شاهی بر می گزیند و خدایان همیشه همراه آنان هستند (هرودوت، کتاب اول، ۱۹؛ گزنفون، کوروش نامه، کتاب هفتم، فصل ۷، بند ۱۱؛ افلاتون، قوانین، کتاب سوم، بند ۶۹۴؛ آسیخلوس، پارسیان، ۱۳۴؛ ادی، ۱۳۸۱: ۱-۵۰)

در پادشاهی هخامنشی با وجود اینکه شاهان از تبار خدایان یا دارای ویژگی ها و مختصات خدایی دانسته نمی شدند، اما به دلیل پیوند ویژه و تنگاتنگ میان شاه و خدایان، از دیگر پادشاهی ها متمایز بود، شاه نیز اگر چه پایین تر از مرتبه خدایی بود، اما بالاتر از مرتبه آدمیان بود. اهوره مزدا و دیگر خدایان، شاهی را به داریوش و خشایارشا بخشیدند، به لطف اهوره مزدا من شاه این کشورها هستم و آنها به من باج دادند و قانون مرا احترام گذاشتند (DBI, §§12-20؛ ادی، ۱۳۸۱، ۵۰) به عنوان نماینده ی خدا بر زمین، خدا به او نوعی کاریزمای شاهی یعنی فرنه می بخشید. از آنجا که پادشاهی هخامنشی هستی و موجودیت خودش را مدیون لطف اهوره مزداست بنابراین شاه باید از آفریده ی نیک خداوند نگهداری نماید. او توانایی انجام چنین کاری را دارد زیرا این خداوند است که به او قدرت گفتن راستی را در برابر ناراستی و دروغ، به وی بخشیده است. (11-

DBIV, §§32-45; DNb, §§24, و به این دلیل که او دارای ویژگی های خاصی است که برای برقراری دادگری و نگهبانی از نظم و راستی سودمند می باشند. او با این ویژگی ها قادر است قدرتمند باشد و بر خودش نیز فرمانروا و مسلط باشد. (DNb, §§11-15, 21-40)

در زمینه ی کارکردهای اداری و اجتماعی اش هم در کاخ و هم به عنوان شاه در حال گردش، فرمانروای هخامنشی از یک طرف بر رابطه فرمانروا- کاردار/ نماینده ی میان خودش و همه زیردستانش (یعنی وقتی هدایا را توزیع می کند یا میهمانی ها را ترتیب می دهد) تاکید می کند و از طرف دیگر همزمان او در دسترس بودن و علاقه مند بودن به نگرانی های زیردستانش را نشان می دهد. (بریان، ۱۳۸۱: ۴-۱/۲۹۳) این شاه است که نه تنها با صلاحدید خودش، بلکه به واسطه بی غرضی پایدارش داوری می کند، می بخشد و مجازات می کند. (DBII, III, IV; DNb, §§12-)

16) به عنوان یک سوارکار خوب، جنگجو و کشاورز خوب شاه قادر است خطرات تهدیدکننده را از سر امپراتوری اش دفع کند. (DPd, §§12-24; DNb, §§32-49) و این دلیلی است بر اینکه چرا مرگ خشونت بار یک شاه (قتل یا مرگش در میدان نبرد) درست مانند بی وفایی زیردستان شاه (بند که) نظم خدادادی امپراتوری اش را به مخاطره می اندازد. این نظم و راستی، صلح، رفتار خوب زیردستان و گشاده دستی شاهی است که در اقامتگاه های شاهی غلبه دارند، نه هرج و مرج، درگیری و تنش، نه بی وفایی و بدرفتاری شاهانه. شاهان پارسی نه تنها مشکلی در سازگار نمودن رفتارشان با برنامه های شاهانه فرهنگ های بیگانه نداشتند بلکه برعکس، آنها علاقه مند به فراگرفتن نتایج سودمند این فرهنگها و باورها بودند. برای مثال کوروش، در منشورش به خوبی خودش را ابزار دست خدای مردوک نشان داد. (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۶۹)

سنت های محلی در شرق باستان نشان می دهند که در مصر، بر اساس ایدئولوژی محلی، شاهان هخامنشی را در مقام جانشینان سنت های فرعون های کهن، خدا می دانستند (دیودور، کتاب اول، فصل ۹۵، بندهای ۵-۴) در متن استوانه، کوروش در حالی که نشان می دهد از طرف خدای مردوک فراخوانده شده تا در مقام تنها شاه دادگر بر زمین، داد و عدالت را به شهر ستم زده ی بابل بازگرداند، با صدور فرمانی مبنی بر بازگرداندن خدایان تبعیدی به بابل و بازگرداندن خدایان به شهرهایشان، بازسازی پرستشگاه ها و برگزاری مراسم جشن سال نو، بر آن

است تا به امر کشورگشایی خویش وجهی قانونی و مشروع ببخشد و مانع از هرگونه جنبش مخالف آمیز علیه ورودش به شهر گردد. این تلاش مستمر، تحولی نو در اصول کشورگشایی در جهان باستان بود؛ کوروش در استوانه اش با صدور این بیانیه که وی از طرف مردوک مامور است تا داد و عدالت را بر پا دارد، به گونه ای انگشت اعتراض می گذارد بر بی نظمی در بابل که بزرگ خدایان نیز از بابت آن در رنج و ناراحتی به سر می برد و کوروش با اقدام در مرمت بناهای شهری و مذهبی خود را احیا کننده نظام الهی و دنیوی که نبوید به آن آسیب رانده، معرفی می کند و این گونه خود را مدافع راستین نظم و اشته و نبوید را نماد بی نظمی و ناراستی (دروگ) می نمایاند. (بریان، ۱۳۸۱: ۷-۶۶؛ ویسهوفر، ۱۳۸۱: ۶۹) در مصر نیز کمبوجیه در سنگ نوشته ای اودجهورسنه به عنوان پادشاهی معرفی شده که در همه جا کمر همت به احیای نظم بسته، با پیراستن پرستشگاه ها از وجود سربازان بیگانه و باز گرداندن اموال آنها، عنوان «شاه نیکوکار»، «مانند هر شاه نیکوکار دیگر» و غیره را به دست آورده است. کمبوجیه پا را فراتر نهاد و برای غیر قانونی جلوه دادن حکومت آمازیس، فرعون پیشین مصر، جسد وی را دستخوش تازیانه و سوزاندن قرار داد و بدین وسیله مشروعیت حکومت خویش را از طریق پیوند با فرعون های پیش از آمازیس در معرض نمایش گذاشت. (برشینی، ۱۳۸۵: ۳۷۷ و ادامه؛ بریان، ۱۳۸۱: ۹۰-۸۹/۱؛ Dandamayev, 1999: P.271.

اقدام به سامان دهی سرزمین های آشفته و بی قانون و برقراری نظم، از دیدگاه داریوش مصداق بارز برقراری داد و عدالت است و این همه کامیابی که تنها در سایه لطف اهوره مزدا میسر شده، داریوش را کاملاً مُحِق می دارد که از مردم فرمانبرداری و وفاداری بی قید و شرط نسبت به او و خدایش طلب نماید. (کورت، ۱۳۷۸: ۸۳ و ادامه؛ (DNa. 56-60Kent, Ibid.); داریوش در سنگ نوشته ای دوم نقش رستم یک بار دیگر همچون سنگ نوشته ای بیستون، مهارت و توانایی اش را در پادشاهی، چه در امور کشورداری و چه در کشورگشایی منعکس می نماید. ویژگی های روانی و جسمی ای که بواسطه آنها او شخصیت خویش را در سنگ نوشته توصیف می کند، تأکیدی جز این نیست که وی از هر لحاظ در میدان نبرد و در میدان کشورداری (در هر مکان و زمان) منحصر به فرد است و مهارت های جسمی و روانی که اهوره مزدا به وی بخشیده، او

را سزاوار در امر پادشاهی نموده است. به واسطه همین ویژگی های شخصیتی و حمایت های اهوره مزداست که او عشق به راستی و دشمنی با دروغ را ممیز یک شاه خوب قرار می دهد. جایگاه او اقتضا می دارد که بر اساس دات یا دستورهای خوب (قانون خوب/شاهی) ی که اهوره مزدا برای او فرستاده میان توانا و ناتوان داوری کند و مانع از بیداد به هر یک از آنها شود. از این روی اگر چنانکه می گویند دات به معنای برقراری نظم باشد (فرای، میراث باستانی ایران، ص ۱۷۰). شکی باقی نمی ماند که داریوش دیدگاهی عام و شمول بردار درباره اجرای دات به منظور جلوگیری از شورش، تنبیه دروغزن، برقراری عدالت و داوری و وفاداری به جایگاه ممتاز شاه دارد و بر این اساس است که او خود را در مقام داوری راستین که مامور برقراری نظم و اجرای دات اهورایی می باشد، معرفی می کند. (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۵۱؛ کورت، ۱۳۷۸: ۸۹ و ادامه؛ ادی، ۱۳۸۱: ۵۵؛ -

(Kent, Ibid, DNb

دشمن شاه در حکم دشمن اهوره مزدا و خدایان است، زیرا داریوش و دیگر شاهان ادعا دارند که مورد حمایت اهوره مزدا و دیگر خدایانند. (Kent, Ibid, DB IV, 59-61; Kelly, Ibid, P.178 اقدام خشایارشا به سرکوب دیوپرستان و ویران کردن دیوخانه های آنها را، معمولاً ناشی از شورش بابل پس از شکست در لشکرکشی به یونان می پندارند، حال آنکه در این سنگ نوشته، همچون دیگر سنگ نوشته های هخامنشی که بیشترشان پیامشان را بی زمان می رسانند، پیام داده شده بدون زمان و مکان است و به زمان و مکان شورش اشاره ای نمی کند و گویا منظور اصلی وی آن بوده که یکبار برای همیشه اعلام نماید که شورشیان مجازات و مکان های مقدس آنها ویران خواهد گردید و این بیانیهی خشایارشا نیز جزیی از یک اقدام ایدئولوژیک و تبلیغاتی است که در مورد شاهان پیشین نیز قابل اطلاق می باشد. (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۷۴؛ کورت، ۱۳۷۸: ۸۷ و ادامه) در واقع، شاهان هخامنشی تا آنجا تسامح می ورزیدند که در شورش ها سیاست و دین در هم نمی آمیخت و جایگاه برتر آنها در میانجی گری میان مردم و خدایان به خطر نمی افتاد، در غیر این صورت اگر روشن می شد که شورش ها به اراده و هدایت خدایان و روحانیون به قصد زیر سوال بردن مشروعیت پادشاهی صورت گرفته، هم شورشیان را به شدت مجازات می کردند و هم مکان های مقدس آنها را ویران می کردند. (کورت، ۱۳۷۸: ۱۳۱) نمونهی شورش

ایونی در عهد داریوش که معبد آپولوی برانخید در میلئوس غارت شد، (داندامایف، ۱۳۸۱: ۲۱۳؛ ویرانی معابد اریتره در طی لشکرکشی ماراتن و معابد آتنی در لشکرکشی خشایارشا، قابل ذکر است. به هر حال با اینکه شاهان هخامنشی ارادت خاصی نسبت به ایزدان ایرانی به ویژه اهوره مزدا، اناهیتا و مهر از خود نشان می دادند، اما این مسأله باعث نمی شد که آنها برای جلب مومنان نسبت به خدایان دیگر بی تفاوت باشند. هم گزارش های هرودوت و هم الواح تخت جمشید به شیوه های گوناگون نشان می دهند که شاهان هخامنشی در موارد مختلف برای خدایان بیگانه قربانی کرده یا جیره غذایی خاصی اختصاص می دادند. (هرودوت، کتاب ۷، ۳۹۰؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۳۷۱ و ادامه؛ کخ، ۱۳۷۹: ۳۲۳ و ادامه؛ ویسهورفر، ۱۳۷۸: ۵-۱۳۴؛ کورت، ۱۳۷۸: ۲-۱۳۰). و این جریان زمانی شکل واقعی و رسمی به خود می گرفت که همچون کوروش و داریوش، شاهان به این نتیجه می رسیدند که از طرف زیردستانشان، مراتب وفاداری و فرمانبرداری به اثبات رسیده است. اصل ضروری اثبات وفاداری و عدم تلاش زیردستان برای کسب استقلال، به زور سلاح یا به زور خدایان، شاهان بزرگ را در پذیرش اعتقادات دینی اقوام و ملل زیردست و ترویج آیین ها و باورهای آنها مانع نمی شد و آنها ترجیح می دادند به خاطر مصالح سیاسی از تعصب دینی به دور بوده، مدارای دینی خویش را با رفتار بشردوستانه پیامیزند.

امپراتوری و چهار گوشه جهان

و- یک ویژگی منحصر به فرد امپراتوری ها این است که در همه حال مرزهای نسبتاً متغیر و در حال دگرگونی داشته باشد و این امر قدرت مرکزی را مجبور کند با مهارت کافی و لازم به مدیریت نیروی نظامی خویش و مدیریت مهاجمان بیرون از مرزهای امپراتوری بپردازد و از این طریق پایه های قدرتش را استوار سازد.

حجم گسترده کشورگشایی ها در زمان چهار پادشاه نخستین که منجر به تصرف ماد، لیدی، بابل توسط کوروش بزرگ، تصرف مصر و بخشی از شمال آفریقا توسط کمبوجیه و تصرف بخش هایی از اروپا توسط داریوش اول و خشایارشا اول گردید، بر شالوده‌ی نیروهای نظامی و لشکرکشی ها بود. شاه و خشترپاون ها بر خود لازم می دانستند که گام به گام امپراتوری را گسترش دهند و این تکلیفی بود که برای خشترپاون افتخار و برای شاه قدرت فراوانی را به همراه

داشت. تغییر و دگرگونی در مرزهای امپراتوری را می توان با در پی گرفتن خط سیر گسترش امپراتوری از طریق هرودوت و پس از آن از طریق سنگ نوشته های شاهان هخامنشی، به ویژه داریوش دنیال نمود. در پیشروی به سمت غرب، به گزارش توسیدید، کوروش شهرهای آسیای صغیر را مطیع خود کرد، داریوش این توانایی را داشت که جزایر را به مدد قدرت ناوگان خود تصرف کند. (توسیدید، ۱۳۷۷، کتاب اول، بند ۱۶، ۳۳؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۸۲۲؛ کورت، ۱۳۷۸: ۶۶ و ادامه) با گسترش مرزهای امپراتوری، شمار کشورها/ اقوام قلمرو داریوش از ۲۳ کشور در بیستون به ۲۹ کشور در نقش رستم افزایش پیدا کرد. (کوک، ۱۳۸۵: ۶۶). در سنگ نوشته ی خشایارشا در تخت جمشید، شمار آنها به ۳۲ کشور رسیده است. (XPh, §§13-28؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱/۲۶۹ و ادامه) خشایارشا نیز که خود را در این قضیه مستثنی فرض نمی کرد، پس از مرگ داریوش، تلاش کرد برای دستیابی به اهداف پدرش، مانع از گسست در تداوم برنامه وی یعنی تصرف یونان گردد و اینکه وی در ابتدا تمایلی برای حمله به یونان نداشته، منطقی به نظر نمی رسد. (هرودوت، کتاب هفتم، ۳۵۰). حتی خشترپاون ها نیز در زمره ی وظایفشان مکلف بودند قلمرو شاهنشاهی را در محدوده ی خودشان گسترش دهند. (داندامایف، ۱۳۸۱: ۲-۲۳۱). از این رو گسترش قلمرو شاهنشاهی هخامنشی همیشه یکی از افتخارات و وظایف شاه به شمار می رفت و یک گام به جلو بردن مرزهای شاهنشاهی، معرف بسط و گسترش قدرت شخص شاه و به زیر سلطه در آوردن اقوام بیشتر بود. (برن، ۱۳۸۵: ۱۳۴)

از زمان خشایارشا به بعد گسترش ارضی بیشتری در امپراتوری مورد نظر شاهان نبود و تلاش ها بیشتر در جهت استوار نمودن پایه های چیرگی و تسلط پارسیان بود. از این رو، برتری مشهود بومیان بر خشترپاون پارسی و نیروهای در اختیار او، از همان آغاز شاهان هخامنشی را به این فکر وا داشت که پس از تصرف هر پادشاهی یا ایالت، اشراف و اصیل زادگان را برای استقرار در ایالت های حساس و مهم اعزام نموده، ضمن واگذاری زمین های مرغوب و حاصلخیز به آنها، از آنها بخواهند که در عوض این بخشش شاهانه به تامین نیرو و تجهیز آن در هنگام فراخوانی شاه بزرگ بپردازند. (بریان، ۱۳۸۱: ۱۲۲، ۲۳۶، ۹-۱/۷۸۵) این مسأله هم نقص کمی نفرات پارسی را نسبت به بومیان جبران می کرد و هم ثبات، تعادل، نظم و انضباط را در ایالات مربوطه به طور نسبی

فراهم می کرد. پادگان هایی که در این خشرپاون نشین ها بر پا می شد، نیز متشکل از جمعی از پارسیان و نیروهای هوادار آنها بود که خشرپاون پارسی را در اداره ایالت یاری می کردند. به همین منظور آنها پادگان هایی در لیدی، الفاتین مصر، ماد، بابل، ماورای فرات و آسیای صغیر برپا نمودند. (بریان، ۱۳۸۱: ۸-۱/۱۱۷؛ کوک، ۱۳۸۵: ۱۰۰-۹۹).

از زمان اردشیر یکم سیاست نظامی و تهاجمی مستقیم داریوش و خشایارشا برای تصرف یونان، کم کم رنگ باخت و از این پس شاهان به سیاست صبر و مماشات روی آوردند. این سیاست اقتضا می کرد که شاهان برای دستیابی به اهدافشان به جای شرکت مستقیم در جنگ ها و لشکرکشی ها که ائتلاف و اتحاد یونانیان پراکنده را به دنبال داشت، از سیاست پرداخت دریک های طلا در شکل رشوه به سیاستمداران استفاده کنند و در این راه، دستگاه دیپلوماسی پارس، سیاست «موازنه منفی قوا» و اصل سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را در دستور کار خود قرار داده بود. (اومستد، ۱۳۷۲: ۴۵۰ و ادامه؛ محمودآبادی، ۱۳۷۳: ۴۰ و ادامه، ۷۶ و ادامه؛ گیرشمن، ۱۳۷۴: ۲۱۸، ۵-۲۲۱؛ بنگستون، ۱۳۷۶: ۱۱۶ و ادامه) به این ترتیب مدیریت نیروهای نظامی امپراتوری در لشکرکشی ها توسط شخص شاه، جای خود را به مدیریت نیروهای دشمن از طریق پرداخت رشوه و استفاده از مهارت های یونانیان، زنان و مردان، زنان غیر عقدی و رقاصان گرفته تا تاکتیک ها و مزدوران یونانی در رسیدن به اهدافشان داد. (پلوتارک، پریکلس، بند ۴۶؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۴۷۰؛ محمودآبادی، ۱۳۷۳: ۵۶ و ادامه)

شاهان هخامنشی در مواردی که هزینه کردن مقادیر فراوان مالی برای مطیع نگهداشتن برخی از زیردستان به صرفه نبود، به بخشش های مالی یا حتی پرداخت هدایایی به برگزیدگان محلی پردازند و برای آنها امتیازاتی قائل شوند، مانند ساکنان کوه های زاگرس یا عرب های فلسطینی یا اسکندر دوم مقدونی در کمک هایش به استقرار قدرت هخامنشی در مقدونیه. این انعطاف پذیری شاهان پارسی در مناسباتشان با دیگر مرز نشینان نیز صادق بود از جمله در مورد مقدونیه، آتن، قبرس، و سکا های شمال شرقی امپراتوری که گویا از زمان داریوش بزرگ، شاهان هخامنشی موفق شده بودند روابطشان را با این دسته از سکاها به نحوی مدیریت کنند که دیگر از سمت مرزهای شرقی و شمال شرقی با دشواری سختی روبه رو نگردند. (محمودآبادی، ۱۳۷۳: ۱۱) شاید از

زمینه‌های همکاری میان امپراتوری هخامنشی و سکاها بتوان به تبادل اقتصادی و نظامی اشاره نمود که برای دو طرف سودمند و ضروری بود (کورت، ۱۳۷۸، صص ۱۱۰-۱۰۹). به گونه ای که شاهد حضور سکاها در مرکز سپاه شاهی هستیم. یا می توان به روابط متقابلی اشاره کرد که کمبوجیه با اعراب برقرار کرد تا از این طریق به آسانی بیابان غرب فرات را برای رسیدن به مصر در نوردد. (هرودوت، کتاب ۳، ص ۱۹۳) برخی از چادرنشینان نیز از این قاعده بیرون نبودند؛ طایفه‌ی چادرنشین ساگارتی و عشایر زاگروس مانند اوکسی ها، که شاه در ازای شرکت آنان در جنگها با آنها سازش کرده بود. (کوک، ۱۳۸۵، ص ۱۱۲)

قدرت مرکزی و تنوع فرهنگی

ز- و آخرین ویژگی این که یک امپراتوری، معمولاً ناچار است بخش زیادی از هزینه و وقت خود را صرف همراه نمودن اقوام و ملل گوناگون با برنامه های سیاسی-نظامی و حتی فرهنگی - اجتماعی خویش کند و این امر مستلزم این است که فرمانروایان قادر باشند روح و جانی به این کالبد بدمند که در سایه‌ی آن فرهنگ ها و سنت های متنوع، از رشد و بالندگی برخوردار باشند و به رکود و خمودگی نیفتند.

امپراتوری هخامنشیان به دلیل داشتن اقوام ملل گوناگون از تنوع فرهنگی و اجتماعی بالایی برخوردار بود. حفظ ساختارهای سنتی پادشاهی های پیشین و ایالات متصرفی، تنوع قومیت ها و فرهنگ ها، در واقع تنوع و عدم یکنواختی در نظام ایالتی را به دنبال داشت؛ هر ایالت از ایالت دیگر متمایز بود. پارس و ماد جایگاه ویژه خود را داشتند. (بریان، ۱۳۸۱: ۹-۱/۹۸؛ کوک، ۱۳۸۵: ۱۰۶). مصر و بابل که از یک تاریخ طولانی و کهن برخوردار بودند، از پادشاهی به خشرپاون نشین تبدیل گشته بودند، دودمان موروئی شاهزادگان کاریایی، دودمان محلی کیلیکیه، جباران شهرهای ایونی، شهرهای آزاد یونانی با سازمان اداری داخلی خود و البته واحدهای نیمه خودمختار معابد، همچنان در سایه‌ی حکومت هخامنشی ادامه حیات می دادند. (بریان، ۱۳۸۱: ۹-۱/۹۸؛ فرای، ۱۳۸۲: ۶-۱۷۴؛ Dandamayev, 1999, P.271-2.) برخی نیز بدون اینکه دارای تاریخ و ادبیات کهن باشند و از سنت های شفاهی بهره می بردند، در این چارچوب قرار داشتند. شاهان محلی قبرس، قبایل دوردست عرب، کلخیس ها، حبشی ها و سکاها نه تنها تحت ریاست

سرکرده‌های خود بودند، بلکه در نبردها نیز به شیوه‌های جنگی خویش نبرد می‌کردند.
(هرودوت، کتاب هفتم، ۳۷۵ و ادامه)

برخی از ایالات امپراتوری مانند کیلیکی‌ها، شهرهای فینیقی و دیگر مردم نه تنها از خود مختاری محلی بهره می‌بردند، بلکه متحدان امپراتوری پارس نیز به شمار می‌رفتند. (بریان، ۱۳۸۱: ۹-۱/۹۸؛ کوک، ۱۳۸۵: ۹-۸۸) شهرهای فینیقی، ایونی، خشترپاون‌ها و حاکمان آسیای صغیر و سوریه اجازه ضرب سکه‌های محلی را به دست آورده بودند. (بریان، ۱۳۸۱: ۹-۱/۹۸؛ بیوار، ۱۳۸۵: ۵۱۱؛ فرای، ۱۳۸۲: ۱۷۶) برخی مناطق همچون هند کمتر تحت اداره سازمان دیوان مرکزی بودند. (Vogel sang. W, 1990, 4: P.108) به عبارت دیگر هر ایالت یک واحد اجتماعی، اقتصادی مستقلی بود که بر اساس نهادهای اجتماعی و ساختارهای درونی، قوانین محلی کهن، آداب و سنت‌ها و واحدهای وزن و اندازه و سیستم پولی خاص خودش می‌زیست. بنابراین امپراتور هخامنشی مبتنی بر زیربناها یا شالوده‌های پیشین مناطق گوناگونی استوار شده بود که در مقیاس وسیع در ساختارهای مستقل و سنتی باقی ماندند. (کوک، ۱۳۸۵: ۴-۱۱۲. 1991Kuhrt).

با اینکه تنها تعداد محدودی غیر ایرانی مجاز بودند به رتبه‌های بالای سیاسی و نظامی دست یابند مانند منتور، ممتون، بلسیس اما شاهان هخامنشی به برخی از برگزیدگان محلی یا حتی بیگانگان ایالات تحت اختیارشان وظایف مهمی را می‌سپردند. این افراد مجاز بودند از القاب افتخاری، امتیازات، و هدایا بهره‌مند گردند و برای همکاری با شاه دعوت شوند و هنرها و فضایل گوناگون شاهان هخامنشی را تقلید نمایند. برگزیدگان و بیگانگان فراوانی بودند که علاقه‌مند بودند آداب و رسوم پارسی را فرا گیرند، زنان و دختران پارسی را به ازدواج خود درآورند و به نوعی، افتخار ازدواج با خاندان شاهی یا حتی دیگر پارسیان را پیدا کنند. تمستوکلس، اودج‌هورسنه، پائوزانیاس، از جمله کسانی بودند که به همکاری و همراهی با سیاست‌های هخامنشی، حتی به قصد رسیدن به اهداف خودشان، علاقه‌مند بودند. (کورت، ۱۳۷۸: ۱۲۵ و ادامه) از طرف دیگر برقراری مناسبات منطقه‌ای و محلی بسیار برای تقویت و پیوستگی ارکان شاهنشاهی هخامنشی سرنوشت‌ساز بود. به همین دلیل شاهان هخامنشی از آغاز سیاست‌هایشان را بر واداشتن برگزیدگان محلی به همکاری منطقه‌ای بنا کرده بودند. پارسیان به خرده‌شاهان محلی

اجازه دادند که در منطقه‌ی خودشان، پست های کلیدی را اشغال کنند و این همان سیاستی بود که در مورد یهودیه، فنیقه، کاریه و قبرس به اجرا گذاشته شد. همین برگزیدگان محلی در ترکیب دربار، معماری، هنر، جواهر، جامه و ظاهر عمومی خویش از شاهان هخامنشی پیروی می کردند. (کورت، ۱۳۷۸: ۱۲۷-۱۲۶)

تنوع فرهنگی، قومی و برخورد های آنها با یکدیگر و با چارچوب استقرار و تداوم هخامنشی در شکل دوستانه یا دشمنانه آن و همچنین تماس میان فرهنگ هایی که گاه بسیار از یکدیگر دور بودند و تا آن زمان هرگز با یکدیگر تماس پیدا نکرده بودند، پیامدهای چشمگیری برای هخامنشیان به دنبال داشت: نخست اینکه تشکیل امپراتوری هخامنشی باعث شد که مردم و قلمروهای گوناگون ایرانی از نظر فرهنگی و سیاسی به یکدیگر نزدیک شوند و همین امر به نوبه خود هویت ایرانی را به وجود آورد و الگوی سیاسی - فرهنگی امپراتوری های ایرانی بعدی شد. دوم اینکه به سبب همسایگی جغرافیایی با امپراتوری ایران و درگیری های نظامی و فرهنگی، یونان برای خود هویتی دست و پا کرد و دیدگاه آتنی درباره ی بربرها پدیدار گردید. تناقض هایی مانند آزادی و خودمختاری یونانی در برابر استبداد شرقی، فردیت یونانی در برابر جمعیت شرقی یا عقلانیت یونانی در برابر عدم عقلانیت شرقی، تا اندازه ای بعدها از کلیشه ها یا رفتارهای قالبی باستان ساخته شدند. سوم اینکه حکومت هخامنشی و لشکرکشی اسکندر، با وجود همه پیوستگی و تداوم ها، دگرگونی هایی در جهان شرق باستان پدید آورد زیرا از آن زمان به بعد مرزهای قومی و فرهنگی موجود به شکل فزاینده ای نفوذناپذیرتر گردید. به این ترتیب به خوبی روشن می شود که در امپراتوری هخامنشی با مناطق و فرهنگ های گوناگونی روبه رو می شویم که در قلمرو جغرافیایی آن، برخی از آنها از نظر سیاسی وابسته بودند و برخی دیگر که در واقع، مرکز پادشاهی های پیشین بودند یا به گونه ای، در اشکال گوناگون، از خودمختاری سیاسی برخوردار بودند.

دیوانسالاری گسترده ی هخامنشیان که مرکز آن در شوش، پایتخت اداری هخامنشیان بود بر اساس زبان بین المللی آرامی اداره می شد و این زبان نقش یک زبان تجاری را هم بازی می کرد. اسناد اداری از شوش به زبان آرامی به سرتاسر امپراتوری فرستاده و برگشت داده می شد.

در کنار زبان اداری، زبان های محلی نیز در ایالت های خودشان برای ارتباط با بخش های پیرامونی امپراتوری به کار گرفته می شد. (هرودوت، کتاب سوم، ۲۲۲ و ادامه؛ فرای، ۱۳۸۲: ۱۶۵ و ادامه، ۴-۱۷۲؛ کورت، ۱۳۷۸: ۱۳۰؛ Dandamayev, 1999, P.271.) در سازمان اداری مرکزی در کنار منشیان آرامی، منشیان ایلامی و بابلی و غیره از کشورهای گوناگون کار می کردند که هر کدام مانند عزرا و نحمیا که مسئول امور یهودیان امپراتوری بودند، مسئول امور کشورهای خود بودند. این کارشناسان و متخصصان، شاهان هخامنشی را در خصوص سنت های محلی ملیت های گوناگون در امپراتوری مشاوره می دادند. بواسطه این کارشناسان بود که قانون های محلی مردم امپراتوری در کنار قانون شاهی از اعتبار لازم برخوردار گشت. ظاهراً این اودجهاورسنه بود که با اندرزش داریوش را واداشت دستور دهد خشترپاونش در مصر مردمان آگاه یعنی کاهنان و منشیان مصری را برای گردآوری قوانین مصری که از زمان آمازیس شروع شده بود، گرد هم بیاورد یا عزرا که در سال ۴۵۸ پ.م به قصد گردآوری قوانین تورات به دستور اردشیر اول عازم یهودیه شد. (فرای، ۱۳۸۲: ۵-۱۹۴؛ Bresciani, E, 1984, Vol I, PP.351-372; Stern, , 1984, p..73.)

از بررسی منابع چنین بر می آید که در طول حکومت هخامنشیان و در دوران شکل گیری فرهنگ و ایدئولوژی امپراتوری هخامنشی، سنت های آشوری، مادی، بابلی، مصری، اورارتویی و دیگر سنت های شرق باستان همچنان در حال جنب و جوش و تکاپو بودند و هر کدام به نوبه خود در فرهنگ هخامنشی سهم به سزایی داشتند. به ویژه سنت های آشوری در الگوی هنر با عظمت هخامنشی موثر بودند. گردآوری و یکپارچه سازی این فرهنگ های متنوع در تخت جمشید به خوبی بیانگر توجه شاهان هخامنشی به مرده ریگ گذشتگان است. (بریان، ۱۳۸۱: ۱۲۰-۱۱۸؛ کوک، ۱۳۸۵: ۱۱۹.) در دوران هخامنشیان، علی رغم تنوع ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و تنوع فرهنگی و قومی، برای نخستین بار، جهان یکپارچه گشت و تماس با مناطق دوردست شرق و غرب برای بازرگانان فنیقی، ایونی، بابلی، یهودی، و دیگر اقوامی که در ایران و سایر ایالت ها می زیستند، امکانپذیر گردید. جهان هخامنشی، جهان حضور همه اقوام در گستره ای وسیع، از مصر تا سکاها شرقی و از هند تا یونان در قلمرو فرهنگ، اقتصاد، بازرگانی، هنر و معماری دین و

سیاست، علوم و ادبیات بود، فراتر از آنچه که می توان از دوران امپراتوری آشور یا بابل انتظار داشت. (بریان، ۱۳۸۱: ۱۲۰-۱۱۸؛ کوک، ۱۳۸۵: ۱۱۹). این تجمع و حضور همه جانبه، نه تنها به معنای نابودی فرهنگ های باستانی نبود. بلکه فرصتی بود برای زیستن در یک اقلیم ایدئولوژی مناسب، معتدل و فارغ از هرگونه احساس فشار و تحمیل ایدئولوژی رسمی از جانب اربابان قدرت. (کوک، ۱۳۸۵: ۱۱۹) زیرا دیدگاه شاهان هخامنشی بر این رویکرد استوار بود که در زندگی خصوصی یا به به عبارت بهتر در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی محلی و سنت های موجود در سرزمین های تحت سلطه شان دخالتی نکنند و تنها در پی ایجاد سازمانی اداری و نظامی شایسته برای گردآوری خراج شاهی در سرتاسر امپراتوری باشند.

نتیجه

بر پایه بررسی های بالا باید بگوییم پادشاهی که کوروش بنیان نهاد، با تلاش های وی و جانشینانش، به ویژه داریوش یکم، توانست اقتدار و شایستگی خود را در تطابق با ماهیت و مختصات یک امپراتوری، به ویژه بر اساس ویژگی هایی که بر شمردیم، نشان دهد. کوروش، با تصرف پادشاهی ماد، لیدی و بابل و الحاق متصرفات آنها به قلمرو خود، چارچوب و ماهیت امپراتوری را از بین النهرین به ایران و پارسیان منتقل کرد؛ به زودی پارسیان نشان دادند که رویکرد اصلی شان در کشورگشایی ها، گسترش گام به گام قلمرو امپراتوری و افزودن هر چه بیشتر شمار ایالات زبردست، با آداب و سنن متفاوت، به قلمرو اقتدار شاه بزرگ است. منطق اقتدار شاهی این بود که سربازان پارسی در دوردست ها نبرد کنند و حوزه نفوذ و قدرت شاه بزرگ را تا جایی که جهان مسکون اجازه می دهد، پیش ببرند. در عهد نخستین شاهان هخامنشی، بیشترین کشورگشایی ها به رهبری پارسیان و مادها و سپاهی متشکل از نیروهای مرکزی و پیرامونی صورت گرفت، اما آنچه که باید به صورت برجسته و شکوهمند نشان داده می شد، این بود که همه پیروزی ها، افتخارات، دستاوردها و حوزه های اقتدار باید به نام شاه بزرگ، سرزمین پارس، قوم پارس، قوم برتر ثبت و ضبط گردد. همچنان که اهوره مزدا شهریاری بر سرزمین های دارای همه گونه مردم و سرزمین های دور و دراز را به نمایندگی اش، شاه هخامنشی، پارسی و از نژاد آریایی

سپرده، شاه نیز همه مناصب و پست‌های کلیدی را در حوزه اقتدارش به پارسیانی می‌سپارد که به او وفادارند. نگه داشتن برگزیدگان محلی در رأس امور داخلی ایالات و پرهیز از سپردن مناصب سیاسی و نظامی ایالات به آنها، نه تنها با منطق فوق‌الذکر شاهی منافات ندارد، بلکه در واقع، مبادرت به این کار به این قصد بود که در وهله نخست برتری و چیرگی قوم مسلط پارسی و در راس آن شاه را به خاندان‌های حاکم بازمانده از پادشاهی‌های پیشین گوشزد کنند و در وهله دوم هدف این بود که فضا را به گونه‌ای فراهم نمایند که رعایا بیش از آنکه در برابر قشر برگزیده پارسی قرار گیرند، با سرکردگان محلی خویش در تماس باشند.

در همین راستا، شکی وجود ندارد که مرکز اتکای اقتدار شاهی، پارسیان، خشرپاون‌های پارسی، بخش مرکزی ایالات (مرکز فرماندهی)، پادگان‌ها و مهاجرنشین‌هایی بود که با وجود تنوع قومی، به ریاست پارسیان، عهده دار حفظ منافع امپراتوری بودند. اما گستردگی و تنوع قومی، سیاسی، دینی و فرهنگی امپراتوری اقتضا می‌کرد که شاه نیز با حفظ سنت‌های محلی، اتخاذ و اقتباس سنت‌های شاهی همچون عناوین شاهان و فرعون‌های گذشته، عدم دخالت در زندگی خصوصی، باورها و اعتقادات زیردستان و سرانجام در پیش گرفتن سیاست چندگانه در بخش‌های گوناگون امپراتوری، بنابر سنت‌های گذشته اما کلاً به قصد جلب و تامین وفاداری همگان، تلاش کند، این فرایند در واقع از یک طرف به معنای نمایش جایگاه شاه و پارسیان به مثابه تضمین‌کننده ثبات سیاسی، نظم اجتماعی و رفاه اقتصادی همه اقوام و ملت‌ها بود و از طرف دیگر اعلان این نکته بود که اقوام همچنان می‌توانند با حضور وفادارانه‌ی خود، در تثبیت این حاکمیت سهیم باشند. شاه و پارسیان مصمم بودند که در چشم برگزیدگان محلی و رعایا به مثابه تضمین‌کننده ثبات سیاسی، نظم اجتماعی، رفاه اقتصادی و حافظ امنیت و آسایش خویش در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی شناخته شوند، نه به عنوان فرمانروایانی بیگانه و جبار که قصد دارند به پارسی کردن آنها بپردازند.

شالوده و بنیاد امپراتوری را نیز پرداخت خراج و مالیات، اجرای قانون شاهی و قانون‌های محلی، انجام خدمات نظامی و لجستیکی از طرف زیردستان و سرانجام شناخت و آگاهی جایگاه والای شاه و اظهار وفاداری بی‌قید و شرط به وی، تشکیل می‌داد. الزام و تقید اقوام و ملل

زیردست در پرداخت خراج و هدایا به صورت اجباری، از شرایط و لوازم اصلی اظهار وفاداری همه جانبه بود که در صورت عدم پرداخت به موقع، از جانب شاه نشانه ای از شورش و نافرمانی تلقی می شد به ویژه اینکه همین اقوام ناگزیر بودند برای اثبات وفاداری خود، در هنگام فراخوان شاه، نسبت به اعزام نیرو برای ارتش شاهی تعلل نورزند. فرستادن نیرو در هنگام فراخوان شاهی، از نظر شاه، در واقع به صحنه آوردن کل شاهنشاهی بود و این جریان در هنگام سان شاه از سپاه نمود بیشتری می یافت.

امپراتوری هخامنشی، جهان حضور همه اقوام در گستره ای وسیع، از مصر تا سکاها شرقی و از هند تا یونان بود؛ این تجمع و حضور همه جانبه، می توانست خود را به شکل های گوناگون بروز دهد؛ زمانی در گردآوری سپاه خود را در معنای نظامی نشان می داد، زمانی اقوام زیردست به واسطه ی فرهنگ و سنن شان در نقش برجسته ها و بناهای یادبودی مانند تخت جمشید مجال بروز می یافتند و زمانی نیز در هیئت هدیه آورندگان و نظاره گران تاج و تخت شاهی. دیدگاه شاهان هخامنشی بر این رویکرد استوار بود که در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی محلی و سنت های موجود در سرزمین های تحت سلطه شان دخالتی نکنند و تنها در پی ایجاد سازمانی اداری و نظامی شایسته برای گردآوری خراج شاهی در سرتاسر امپراتوری باشند.

منابع

- آشوری، داریوش، (۱۳۸۴)، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مروارید، چاپ دوازدهم.
- آشیل، آیسخلوس، (۱۳۷۰)، *ایرانیان (پارسیان)*، ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، کتاب پرواز، چاپ اول
- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۶۹)، *فرمان کوروش بزرگ*، فرهنگستان ادب و هنر ایران، شماره ۹.
- ادی، سموئل کندی، (۱۳۸۱)، *آیین شهریاری در شرق*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، علمی فرهنگی، چاپ دوم.
- افلاتون، (۱۳۸۰)، *قوانین*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، چاپ سوم.
- اومستد، ات، (۱۳۷۲)، *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.

برن، اندرو، رابرت (۱۳۸۵)، *ایرانیان و یونانیان*، مجموعه کمبریج (هخامنشیان)، به سرپرستی ایلیا گرشویچ، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چاپ اول
بریان، پیر، (۱۳۸۱)، *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات قطره-فرزان، چاپ اول.

بنگسون، هرمان، (۱۳۷۶)، *یونانیان و پارسیان*، ترجمه تیمور قادری، تهران، فکر روز، چاپ اول
بیوار، آ. د. ه. (۱۳۸۵) *سکه های هخامنشی*، وزن و اندازه آنها، مجموعه کمبریج (هخامنشیان)، به سرپرستی ایلیا گرشویچ، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چاپ اول
پلوتارک، (۱۳۶۹) *حیات مردان نامی*، ترجمه رضا مشایخی، تهران، علمی فرهنگی، چاپ سوم.
توسیدید، (۱۳۷۷)، *تاریخ جنگ پلویونزی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، چاپ اول.
داندامایف، محمد آ، (۱۳۸۱)، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران، نشر کارنگ، چاپ اول.

دیودور سیسیلی، (۱۳۸۴)، *کتابخانه تاریخی*، ترجمه اسماعیل سنگاری و حامد بیکس شورکایی، چاپ اول، تهران، جامی.

رو، ژرژ، (۱۳۶۹)، *بین النهرین باستان*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ اول، تهران، نشر آبی.

فرای، ریچارد، (۱۳۸۲)، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی فرهنگی، چاپ دوم.

کتزیاس، (۱۳۸۰)، *خلاصه فوتیوس*، ترجمه کامیاب خلیلی، تهران، نشر کارنگ، چاپ اول.
کخ، هاید ماری، (۱۳۷۹)، *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، چاپ پنجم، تهران، نشر کارنگ.
کورت، آملی، (۱۳۷۸) *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، چاپ اول.
کوک، جان مانوئل، (۱۳۸۶) *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، چاپ

دوم

_____، (۱۳۸۵) *ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی*، مجموعه کمبریج (هخامنشیان)، به سرپرستی ایلیا گرشویچ، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چاپ اول.

- گزنفون، (۱۳۵۲) کوروش نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم.
- _____، (۱۳۷۵) آنا باسیس، ترجمه احمد بیرشک، تهران، علمی فرهنگی، چاپ اول.
- گولد، جولیس و ویلیام ل. کولب، (۱۳۸۴)، فرهنگ علوم/ اجتماعی، تهران، مازیار، چاپ دوم
- گیرشمن، رومن، (۱۳۷۴)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه منعمد معین، تهران، علمی فرهنگی، چاپ دهم
- مالوان، ماکس، (۱۳۸۵)، کوروش بزرگ، مجموعه کمبریج (هخامنشیان)، به سرپرستی ایلیا گرشویچ، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چاپ اول.
- مجیدزاده، یوسف، (۱۳۷۶)، تاریخ و تمدن بین النهرین، ج ۱، تاریخ سیاسی، چاپ اول، تهران، نشر دانشگاهی.
- ویسهورف، یوزف، (۱۳۷۸)، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، چاپ سوم.
- هرودوت، (۱۳۶۸)، تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم.
- هیگننت، چارلز، (۱۳۷۸)، لشکرکشی خشایارشا به یونان، ترجمه خشایار بهاری، تهران، نشر کارنگ، چاپ اول.

- Bresciani, E, (1984), *Egypt, Persian Satrapy*, The Cambridge History of Judaism, Vol I,
- Burn, A.R, (1962), *Persia and Greeks, Defense of the West 546-478 B.C*, New York,
- Dandamayev, A. M, (1999), "Achaemenid imperial policies and provincial governments", *Iranica Antiqua*, XXXIV,
- Kent, R.G, (1953), *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- Kuhrt. A, (1991), Sancisi Werdenburg, *Introduction, Achaemenid History*, 6: XVIII,
- Stern, (1984), *The Persian Empire and Political and Social History of Palestine in Persian Period*, The Cambridge History of Judaism, Vol I.
- The Concise Reference Encyclopedia & Dictionary, (1988) bay books.
- Vogelsang. W, (1990), *The Achaemenids and India*, Sancisi Werdenburg. H. and Kuhrt. A, *Achaemenid History*, Leiden,
- Webster's third new international dictionary, (1986), VoL I &II.